از جمله فلزات و معدنیست شبیه بفرفیر که اجنه و کیدر از سنگهای سخت شجر فی هم میرسد و در بعضی بلاد و بلاد
و جبل مغرب و روم و اقلیم هفتم اقطار است که از زمین متکون میگردد و در هر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلاء
سک آبی و طلا و نقره معدوم می شود در دویم سرد در سیوم تر با حدت و قبض استنشاق دود و آن
مولد فالج و بطلان سامعه و زردی نصار و موجب فی الوتهای دماغی طلای کشته او با تخم خوریزه و با آرد
تلخ جهت جرب و حکه و دفع قمل مجرب و ضماد هر معقوف و نیز جهت خشک کردن دانه آتشک و قروح
مجرب است آب مبدل در هر سمیت سریعت از اسعا با مغص رفع می شود و قدر شربتش که هر مقدار باشد تا دو درم
بدنش رصاص مجلوب است مصدع او با حدت و بسیار گرم در سیوم قتاله با نقره خالص هر مقدار
بر مس با سد صاس نرید مغفض کند و در سوزانیدن حرقی عاش مقاوم شد ساذج بهندی بر هاش با هند
برکت بی ساق و مال در آنها ایستاده بلاد هند نمیروید شبیه برگ کمان مایل سیاه گویا غبار بر آن نشسته
خوشبوی چاس و حیطه او گویند در بلاد هند هم میرسد قوتش تا سی سال باقیست در سیوم گرم در دوم
خشک مدر بول و حیض و شیر و عرق مصلح حال معده باشد خفقان و وسواس و جنون و وحشت و درد دماغ
فرس و عسر ولادت و مثانه و وجع قولنج مفید گذاشتن آن در مقعد و اقسمه جهت منع کرم زدن موثر مضر
مصلحش مصطکی و حضر خانه مصلح آن شربت قدر شربتش تا یک مثقال بدنش خوزن آن مسهل بلیست ساج در جنس
هندی اهل هند ساگون نامند بعد درخت چنار در کوه کهه بوی جهنگ است سرخ رنگ صلب نرمش بقدر
فرفال چوب او در دویم سرد و خشک و اندکی حرارت و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده
با ماء الاصل جهت اضراب گرم شکم قوی الاثر است قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح او
عناب و سکنجبین و حلیه و جوشیر جهت درد گردن مو و دفع حارش بدن مفید است ساذروان
معرب از سیاه دارالان است بمعنی سیاه در خان چه دار چینی فرس درخت سرو بعربی سرو و الحکام

بشم جنان زان گویند و بزرالبنج چون بنده چرب آن را بگیرند در دویم گرم و در اول تر گویند در اول
خشک است منضج و ملین و محلل جمیع مفاصل و صلابت جگر و سپرز و بردت لعث و گرده و استسقا و باد و صداع
نافع مضر بمحرورین و مکرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و مرکبش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند قدر سرشش
از کمال تا سه مثقال **زوال** نزد بعضی مشابه است و مولف جامع بغداد آن را دانسته و قایل است که دانه است
مایل بسیاهی و رنگ سبزی مثل باشد کوچک و طولانی در سیوم گرم خشک با سمه خاموش حبس بیرون آوردن بکار
[illegible] مضر مصلحش زبوب حامضه **زهره** بفتح اول و فتح ثانی و در مغرب و تعلیه نامند و گویند
شد و بلغت فارسی مرارة و بعربی بزرگه اطلاق میکنند و وج را نیز نامند **زهره سبوکی** اسبوس است
زهم اسم زبادست و گویند زباد اسم جانور و هم اسم عطر است **زهره الحجر** حجر جندم است و گویند
عرار الصخر است **زهره زلی** بلغت حبشی ازاد درخت است **زهره** بضم را بلغت اکسیر بال نحاس است **زهر** اسم
فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است **زهر الملح** جزیرت شبیه بنوره و شور طعم و خضرا رنگ و بدبو
و لذاع در حینی که آب نمک طغیان میکند در زمینهای پست بماند و از آفتاب آنها خاک که زهره الملح
حاصل شود و بغایت کرم خشک شد و مجفف و محلل قوی از جمله سموم قتاله است یکدرم او کشنده و علاج بدبر
نیست **زیره** اسم فارسی کمون است **زیره رومی** اسم فارسی انیسون است و گرد یار انیز نامند **زیت الاطحا** و زیت
فلسطین و زیت الدفاق **زیتون الارض** مازریون شیاست **زیتون بیت الزبل** حجر الیهود است **زیتون ابلج** طراثیث است
زیتون بعربی انار زهر طالی است و گویند اسم دو فنیون است **زیت الهرجان** زیت السودان است **زیرفون** اسم
درخت بندی نمرست بلغة دمشق **زیره** کتان است **زیت الجم** روغن تخم شلغم است **زیز** صرصر است
زیتون الکلبه و زیتون الجبلی زیتون البری است **زیتون الماء** زیتونی که نزدیک آبها میروید در جمیع افعال
صغیر از زیت است و بعضی گویند زیتونی که در آب و نمک پرورده باشند مثل زیتون اماء است **زیره حمرا**

مع الباء

زنجبیل

زنجبیل شبیه بدانها
که از رنجش آن بر روی
مس نقشها ظاهر می شود
از کال مس و از مس صفر
بهم رسد در قوت قرنیه بکار
و آب مسدل سه قرار
و محلل خلط غلیظ و ماء الصفره

اسم یونانی جدوار بمعنی مخلص الاوجاع است ساریقون اسم یونانی شیخ است ساذی اسم هندی جلنار است
سایطس اسم یونانی حجر القمر است ساسم انبوس است و گویند ناخواه است ساناخورد اسم سریانی باذاورد است
سالیغوس اسم یونانی کیکیج است ساهل اسم هندی صعتر است سارم اسم فارسی زراوند است سافس اسم
فارسی سف است ساکو اسم هندی ساج است ساسل اسم هندی قنقد است سالیکا اسم هندی کهوار
سپستان بلغة فارسی است بعربی دلق نامند ثمر درخت در حرارت برودت معتدل در اول تر و مهلهل مجوف
و مواد سودا وی و مرطوب و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا مقوی امعا مصلح ادویه
ادویه مهلهله و بتهای حار و بلغم شور قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و منفعت معده و گویند مضر بکبد و مصلح
در مبرودین کلک سرخ و در خیرالان عناب است بدل خطمی است سپیج بفارسی شه و شوق گویند سنگ بیت سیاه
و براق و زود شکن و سبک و در دویم سرد در سیوم خشک و خوردن او جهت خفقان و کشودن سده در مزاج
حصاه و تقویة معده یکدانک او با شراب مقوی دل مضر سپرز مصلحش آب انجیر و چون مطرور رقیقه چند بر صفحه آن
از سوره لم یکن نوشته صاحب لقوه بپوشد در آن نگاه کند در خیر آن نظر نکند در آن روز لقوه او رفع شود و از محرمات
شمرده اند سباع اسم جمیع حیوان درنده است سبع الارض بفارسی سیاوشان است سبع النور افتیمون است سپستان
از او درخت است سپوس اسم فارسی نخاله است سپرغم بلغة اصفهان اسم شقر قوت است سکی اسم
هندی وزغه است سنبوا بنای بعد از سین اسم هندی لاوینس است سنادر اسم هندی لوزید است سنجل
زعفران است سجلاط اسم یاسمین است بلغت رومی سجلس بلغة رومی و سجیالس بلغت یونانی از خرست سجاب
بلغة لکسر بان زیتون است سحاب ابیض اسفیج است سحور بواو اسلاس است سخار بخای معجمه کفایت بشبیه باذخر و سیاج
و تلخ و بد بو در سیوم گرم خشک مقوی معده بارده مفتح سده جگر و ناتم قاطع بلغم مضر محرور مصلحش ربوب ترش
قدر شربتش یکمثقال بدلش یکوزن و نیم او از خرست سخفس و سخیس از خرست سخیره زراح احمر است سخاوی اسم هندی

سخبوس

با کرمای آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی چون شش سال بر وی بگذرد زیت عتیق نامند محلل و ملین طبع
و گرم تر از زیت عتیق چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا به نصف رسد بدان عتیق نوشند
قدر سه سنبش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون نارسیده است او معتدل و قابض و گویند
در آخر اول سرد و در اول خشک است ممسک بدن و مدر و مغنی و موافق معده مقوی لثه و دندان
نافع او را در احراق مضغ اخلاط مفتح و قاطع طحوسه و مقوی للضاهر چند که کهنه می شود قوی تر باشد
و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایل اند که تا چهار هزار سال می ماند
زیت الجوز چون بشکنند و در هم آورند یا مثل آن عسل و ثلث آن کنند و روغن شود نیز بلغم صفرا در ظلام سه روز
بنوشند و آب سرد در آن روز ها نخورند جمله دردهای مارده و صداع و فالج و امثال آن نافع باشد
و هر صد ساله را بجای شهوت شود و مجرب دانسته اند روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد اخلاط خام
و بسیار مضر و مولد حکه مصلحش شربت است چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب
بسوزند و نگذارند آب بسوزد و روغن بماند تا هفت بار بهتر از روغن بلسان در دوا بکار برند **زیت الزیتون**
نقل روغن زیتون است که آن را در ظرف مس مجدد غلط بجوشانند بعد از آن بیفشارند در دویم گرم و در اعتدال
قوی تر از مضغ در ابدان مرطوبین مولد قرحه **زیت الودان** روغن ثمر است مثل بادام کوچک و بعضی
البر نامند از درخت خارناک نیز می رسد خارناک گویند او را دوا بخورند در احراق غذا نیز گویند
و بادام کوهی نیز نامند و طعم روغن بسیار تلخ و خوشبوست در دویم گرم و در اول سرد گویند خشک است
مولد خون صالح و مکثف اخلاط و جهت امراض سوداوی بازده مثل جنون و وسواس و فالج و صداع و تصفیه
سده و اورام بارده نافع موثق اقتصار است بر خوردن کبیر بر دانسته **زیت الحلم** بلغت صعید مصر روغن
آفتاب قطس است **زیت الحل** بلغت نواحی مصر اسم نفط است **زیتق** بفارسی سیماب و جیوه نامند

زیت الودان

زیت الحلم

ترازو ولی از ملقات مطبوع او دست ورم می کند سدیدی بستاج است سدیدی بستاج است سدیدی اسم
سریانی فراسیون است سرخس اسم فارسی است و سوماقی بطارس نامند و در مکاسن و دیگر جای نامگویند آن
سیاه مایل به سرخی و برگ او در بشبهای باریک بی ساق و برگ ثمر بیکاف و شاخی از آن بیخ می روید بقدر ذرعی کمتر از آن
برگهای او باز و اید و خوشه بزرگ بهم بشکل پرهای که بر بال مرغان می باشد و اندک بوی دماغ ماده لدی ساخ
و منحصر در یک برگ مرتفع در دویم گرم در اول خشک و مجفف ملذع و مفتح و دافع قمل و مسقط جنین مسهل
قوی اقسام گرم شکم خصوصا با خرنوب سیاه و سقمونیا و عسل و شراب و امثال آن مفرح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ
تا چهار سال قوتش باقی است حب حفقال عسر العلاج و جراحت کرده و مثانه نافع مضر به مصلح صمغ ارمنی و در سرکه
تا دو مثقال بدلش قنبیط است سرخ از قلعی سوخته و سفیداب سوخته هم رسد سه سه شعرف از آن رنگ کمتر طرف
او در دستور مذکور است سردی او کمتر از سفیداب و خشک او زیاده است از سموم قتاله طلای او با روغن گل حب ورم
زخمها و حرکت موی سرو درخت معروف ثمرش شبیه بجوز رومی در اول گرم در سیوم خشک و ثمر او گرم مرار سنا
اجزا او صمغ او کمتر از ثمر و تند و در طوبت سالم او ضعیف تر از قطران درخت شیرین است نشاره چوب او حب منع سیلان
منفعت و با مرصاف حب لعوبه مثانه و رفع بول در فراش آشامیدن دو مثقال با نیم مثقال مرصاف مقوی مثانه عسر بول مفید
حضر به مصلح او کثیرا مرتازه او حب بواسیر الانف و ضماد بحبه او با سرکه که ترمس مخلوط کنند حب قلع آثار بهق و بقعه
ناخن مغیر صمغش حب رفع بواسیر مقعد و انف و کلیه حب قروح رطبه و خائیدنش حب رفع سیلان آب دهن
نافع چون ثمر و برگ او را با آب سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن را بر موضع دهند و در
بر اطلاک کنند حب سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او و مجرب بدلش مثل آن از زوف و نصف او لوبیا آثار سرطان
لیمار سبی خرچنگ نامند در دویم سرد تر با جذب و تحلیل و تهرین او قسم ماده علامتش آنکه چون سوزن بر پشت او
فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و بعضی محرور نگیرند الخذ الطلا الهضم سه اوقیه از طبخ او با کرفس و رازیانه مفت حصاه و حیض
و فضلات تعلیق پای او بر درخت میوه دار حافظ سقوط آن میوه مطبوخ دو سه عدد که اطراف آن را قطع کرده